

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد مرحوم شیخ حرف میم که تمام شد. رفتند به حرف نون. حرمة النجش؛ نون و جیم و شین. نجش یا نَجَش.

علی ای حال این را در مسئله ۲۳ در محرمات مکاسب محرمه قرار دادند. مرحوم شیخ در اینجا من عبارت شیخ را نیاوردم، اجمالش این مطلب را نوشته و ادعا کرده که البته مرحوم شیخ نوشته نجش به نون مفتوحه و جیم ساکنه او المفتوحه حراما. نَجَش و نَجَش هر دو به اصطلاح.

این نوشته حرام و خب یک نوع دروغ هم هست. نجش را این جور تفسیر کردند اجمالا که انسان حالا قرارداد ببندد با کسی ضمن قرارداد می خواهد مثلا یک کتابی را بفروشد، انسان بگوید من می خرم، حالا قیمت کتاب فرض کنید ده هزار تومان است، می گوید آقا من سی هزار تومان می خرم. یک نفر دیگر بیچاره می خواهد بخرد واقعا کتاب را. او مجبور می شود بیش از سی هزار تومان بدهد.

این نجش را در اصطلاح حالا روایت چون بعدم تعرض می شویم، این را اگر ما بخواهیم به اصطلاح امروز که بازار هست، معنا بکنیم، حالا من به همین معنای اصطلاح امروزش لفظ نجش را بگوییم و کم و زیادش، چون جیم و شین هم کمی خودشان مشکل دارند، خیلی تلفظش مشکل می شود.

عرض کنم که بهترین تعبیرش این است که بگوییم مزایده صوری. الان ممکن است املاک به نحو مزایده یا مناقصه می فروشند. مزایده و مناقصه. مراد از نجش آن مزایده صوری است. مثلا می خواهند یک تابلویی را بگذارند بازارهای حراج دارند که کارشان را انجام بدهد، در اروپا اصلا بازارهای خاصی برای حراج دارند. در نجف هم یک آقایی بود کارش حراج کتابها بود، روزهای معینی. در این حراجی که می گذارند، می گویند آقا مثلا این کتاب هست، یکی می گوید من ده هزار تومان، یکی می گوید دوازده تومان، یکی می گوید سیزده تومان، همین جوری می برند بالا. یک کسی عمدا ببرد بالا، قرارداد بگذارد که عمدا کتاب را ببرد بالا مثلا سی تومان، چهل تومان، گاهی هم

س: تبانی

ج: هان،

تا به مرتبه ای برسد این دیگر مشتری آن مرتبه آخر باشد. بدبختی که واقعا احتیاج به آن کتاب یا وسیله دارد، می مجبور بشود قیمت را ببرد بالا. این اصطلاحا مزایده صوری است. گاهی هم این قدر بالا می برد که آخرش آن طرف واقعی هم نمی خواهد. می گوید نه دیگر اگر گفت مثلا چهل تومان، من ندارم چهل تومان، آن وقت می گوید خیلی خب، ما به شما، می گوید نه چهل تومان هم زیاد است، من برگشتم. قبلی مثلا سی و نه تومان بود. قیمت کتاب از ده تومان رفت تا سی و نه تومان به خاطر این مزایده صوری.

ما به جای کلمه نجش یا تناجش همان تعبیر فعلی خودش را به کار می بریم. مزایده صوری. یک مزایده ای بشود به عنوان صورتا، که قیمت کتاب را ببرد بالا، قیمت جنس را ببرد بالا و آن بیچاره بدبخت این کتاب را به قیمت گران بگیرد.

خب خود این عنوان بنفسه النهی دارد. عنوان عام هم که مکر و خدعه و فریب و حيله و نیرنگ و دروغ و آنها هم خودش یک عنوان دیگری است. آنها هم دارد، تمام این عناوین دارد.

عرض کنم که راجع به مرحوم شیخ نوشتند که این حرام است. کما اینکه در قواعد علامه از کتب علامه آورده است. و تمسک هم کردند به دو تا نبوی؛ نهی النبی (ص) عن النجش و تناجشوا. این نبویه منجر به عمل اصحاب است. ایشان این طور فرمودند.

علی ای حال مرحوم شیخ قبول کردند با انجبار.

چون عبارات مرحوم شیخ زیاد نیست، مختصر است، اینجا خلاصه اش را حالا عرض کردم، متعرض کلام مرحوم استاد می شویم. این در جلد یک، صفحه ۴۳۴.

ایشان می فرماید الظاهر انه لا خلاف بین شیعة و السنة فی حرمة النجش فی الجملة؛ آن وقت تفسیرش را هم نقل کرده. البته آن تفسیر اول که ما گفتیم، اسمش مزایده صوری بود. آن در کلمات همه شان تقریبا آمده است.

تفسیر دیگری هم گفته شده برای نجش. آن اینکه مثلا یک کسی بیاید یک چیزهایی راجع به یک مطلب بگوید که قیمتش را ببرد بالا. مثلا بگوید این کتاب ولو قیمتی طبیعی اش مثلا ده هزار تومان است، لکن الان مدتی است پیدا نمی شود، در بازار کم یاب است، بناست چاپ نشود، از این دروغها، می اضافه بکند، کتاب را به طرف بفروشد سی هزار تومان. گفته شده این هم یک نحو است. این که آقای خویی نوشته و قد فسروه بوجهین؛ حالا بعد من توضیحش را عرض می کنم.

بعد مرحوم آقای خویی از راه غش؛ ان کان رجل اول که غش است یک نوع غش است، این را وارد این بحث شدند. پس این دیگر قبول کردند ایشان که اجمالا متفق علیه به، بله، بعد ایشان فرمودند این معنای اول که غرض ناجش، غش مشتری و تغیریه فی المعاملة، ایشان حرمت غش. بعد ایشان می گویند و قد یقال بحرمة النجش بهذا المعنا لكونه اضرازا للمشتري فهو حرام وفيه اولاً؛

خیلی خوب درست است این آقا قیمت کتاب را مداحی کرد برد بالا، به هر حال مشتری خودش با اراده خودش کتاب را خرید. مشتری انما اقدام علی الضرر بارادته و اختیاره و ان کان الدافع له علی الاقدام؛ دافع یعنی انگیزه. انگیزه او برای خریدن النجش، ناجش باشد. به هر حال خریده دیگر.

و ثانياً: ان الدلیل اخص من الدعی فان الناجش انما یوقع المشتري فی الضرر اذا کان الشراء ازید من القيمة السوقية. و اما اذا وقعت المعاملة علی السلعة باقل من القيمة السوقية او بما یساویها فان النجش لا یوجب اضرازا للمشتري. الا ان یمنع من صدق مفهوم النجش علی ذلک كما یتظهر من غیر واحد من اهل اللغة؛ بعد فرمودند و قد یستدل علی حرمة النجش فی هذه الصورة بقول النبی (ص) لعن الناجش و المنجوش له و بقوله صلی الله علیه و آله و لا تتاجشوا. و فيه اولاً ان هذین النبیین ضعیف السند و دعوی انجبارهما بالاجماع المنقول كما فی المتن یعنی مرحوم شیخ؛ دعوی غیر صحیحة، فانه ان کان حجة و جب الاخذ به فی نفسه، و الا فان ضم غیر الحجة الی مثله لا یفید الحجية؛ از وجوهی است که مرحوم استاد ذکر می کنند که اگر انجبار اجماعی باشد خودش حجت است. اگر اجماع حجت باشد ضم لا حجة الی لا حجة لا یفید الحجية.

البتة این ضم لا حجة لا یفید الحجية درست نیست. خوب ممکن است پنج شش تا لاحجة جمع بشوند، بعد موجب اطمینان به وثوق بشوند. این مطلبی که ایشان فرمودند

س: بنا بر تعهد که درست می شود. اگر تعهدی بشود

ج: حتی تعهدی، بالاخره خود ایشان معتقدند که اگر یک روایتی صحیح باشد، لکن یقین داریم به اصحاب اعراض کردند قبولش نمی کنیم. با علم به اعراض قبول نمی کنیم. اینها می خواهند بگویند اگر شواهد زیاد شد، مثل علم به اعراض است، فرق نمی کند.

و ثانياً انهما مختصان بصورة مواطاة الناجش مع البایع علی النجش، كما هو الظاهر من لعن المنجوش له فی النبوی الاول و النهی عن التناجش، آنجا چون تناجش باب تفاعل است؛ و کلامنا اعم من ذلک. ولو بین دو تا قراردادی نباشد. رابطه ای نباشد.

و اما وجه الثانی اعنی مدح السلعة لیرغب الناس فان كان المدح بما ليس فيها من الصفات كان حراما من جهة الکذب، و ان کان بما فيه من الاوصاف ولكن بالغ فی مدحها فلا بأس به. فقد ذکرنا فی مبحث حرمة الکذب ان المبالغة جائزة فی مقام المحاوره.

و اما الروایتان المتقدمتان فمضافا؛ حالا ایشان به دو تا روایت تأمل کردند. یکی لعن الناجش و المنجوش له است، یکی هم لم تتاجشوا.

و اما الروایتان المتقدمتان فمضافا الی ضعف السند فیهما كما عرفت انما راجعتان الی الصورة الاولى؛ نه آن صورت دوم.

و الحاصل، خلاصه اش، لا دلیل علی حرمة النجش فی نفسه الا اذا انطبق علیه عنوان آخر محرم فانه یكون حراما من هذه الجهة. این خلاصه بحثی را که مرحوم استاد فرمودند راجع به کلمات شیخ.

عرض کردیم سابقا مرحوم شیخ و كذلك استاد، آن به اصطلاح روح مطلب را و آن سوابق مطلب را و اینکه از کجا شروع شده نفرمودند.

اما این دو تا نبوی اولین نبوی ها را خدمت شما ۰۹:۳۳ این لا تتاجشوا جزو نبوی های خیلی صحیح السند نیست. و كذلك آن نبوی آخر گفت ان الناجش؛ این در بعضی از متون لعن الله الواصلة و الموصولة؛ آنجا متعرض شدیم. در بعضی از متونش ناجش و منجوش آمده.

عرض کردیم واصله و موصولة اصلا در روایت ما به نحو صحیح نیامده است. در آن قسمتی که یک تکه اش آمده ناجش و منجوش نیامده است.

بینید مرحوم شیخ و بعد هم مستدرک استاد اگر دقت می کردند، مطلب برایشان روشن بود. حالا من تعجب می کنم. اولاً خود مرحوم شیخ این را از علامه نقل کرده که در قرن هشتم است. و این که می گوید انجبار نمی شود ضم لا حجية، بحث این نیست. اصلا این روایت ما سه تا متن داریم در اهل سنت. آن که از صحیح تر از بقیه است، نهی عن النجش است. این صحیح تر است. در صحیح بخاری وارد شده است.

عن ابن عمر ان رسول الله (ص) نهی عن النجش؛ این که ایشان گفته باید دو نفری باشد و آقای خویی می گوید این قراردادی باشد؛ چون ناجش و منجوش له و ... چون می گویم احاطه نشده به بحث.

اولاً آن متن صحیح تر آنها که در صحیح بخاری آمده، نهی عن النجش است. توش ناجش و منجوش له و تراش نیامده، خود فعل است. حالا مرحوم شیخ ذکر نکرده آقای خویی ذکر نفرمودند بحث دیگری است.

یک متن دیگر هست لعن الناجش لعن رسول الله (ص) لعن الله الناجش والمنجوش له؛ این هم هست. عرض کردم در متن معروفش شاید پیش خود سنی ها هم نباشد. واصله و موصوله و نمی دانیم ۱۱:۱۰ اینهایی که هست عن الناشر. این دو تا.

تاجشوا هم هست، اما در متون خیلی واضحی نیست. در کتاب سنن بیهقی جلد ۵ در کتاب دیون نقل می کند. از ابی هریره.

پس ما سه تا متن داریم. اصح این متون نهی عن النجش است که در بخاری آمده است. ایشان توسط استادش از مالک از نافع یا سالم از ابن عمر، نافع از ابن عمر، اصلا بعضی از اهل سنت اعتقادشان این است که اصح اسانید مالک عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله (ص) است. این اصح اسانید است. ما قبول نداریم نه خود ابن عمر نه نافع، و تا یک حدی هم مالک.

س: دوباره بفرمایید مالک از

ج: نافع عن ابن عمر عن رسول الله (ص)

س: این تاجشوا هم در صحیح بخاری هست.

ج: و لا تاجشوا به نظرم با سند ندارد.

س: گفته علی بن عبدالله حدثنا سفیان حدثنا ظهري عن سعيد بن مسيف عن ابی هریره

ج: بله، این را من عن ابی هریره دیدم اما با این سند ندیدم. در سنن بیهقی دیده بودم. پس این معلوم شد دارد یک جای دیگر دارد.

علی ای حال اصح اسانیدش نهی عن النجش است که ایشان می گویند یک طرفه اگر باشد شامل نمی شود. و نکته فنی در حقیقت به لحاظ فقه شیعی این است که هیچ کدام از این متون در روایات ما نیامده است. و باز بالاتر از این نکته فنی این که می گویند انجبار، آقای خوئی اینجا می گوید ما انجبار را قبول نمی کنیم، آن جایی است که حدیث ضعیف باشد و قدمای اصحاب عمل کردند. وقتی که می بینیم مرحوم شیخ می گوید علامه یعنی از فرض کنید زمان حتی شیخ طوسی. اصلا من احتمال می دهم در مبسوط شیخ باشد، حالا ایشان از علامه نقل کرده است. اما بعد قمی ها چون متن روایت را کسی نقل نکردند. بغدادی ها هم اوایلش این طور بود متن روایت باشد؛ چون متن روایت نبوده نقل نکردند. شاید مرحوم محقق هم به همین جهت.

علی ای حال این که ایشان به علامه نسبت می دهد، ما کار نداریم حالا انجبار درست است یا نه، اصولا چنین انجباری ثابت نیست.

یعنی انجبار باید برگردد به قدما. این به قدما بر نمی گردد.

این اشکال آقای خویی که انجبارضم لا حجة و لا حجة اینها اصلا نکته اش پیش نمی آید، به این حرفها پیش نمی آید.

پس بنابراین کلمه نجش و لا تاجشوا در مصادر اهل سنت آمده است. در مصادر حدیثی ما نیامده است. قدمای اصحاب ما امثال قمی ها که به این قائل نشدند. که واضح هم هست، سرش واضح است؛ چون در متون روایات ما نیامده است.

س: مبسوط هم دارد استاد

ج: عرض کردم. احتمال دادم، نگاه نکردم خودم. چون می دانم قاعدتا شیخ می آورد. قاعده اش این است روی قاعده گفتم درست درآمد. بله گفتند که یک مشکلی در نجف شده بود. بنام بعضی از علما بروند بغداد و صحبت بکنند با پادشاه به اصطلاح. یکی از علما آنجا گفته بود که مثلاً مسئله این طور است، او گفته بود نه ابو حنیفه هم رأیش همین است. بعد گفتند نه و بعد کتب را آوردند دیدند بله رأی ابو حنیفه هم همین است. بعد که برگشتند در راه علما می گفتند تو فتاوی سنی ها را هم دیدی؟ گفت نه. گفتند چرا گفتی؟ گفت چون رأی ابن جنید است. غالباً ابن جنید با سنی ها در می آید. من هم قاعدتا گفتم رأی ابو حنیفه، بعد هم درآمد که رأی ابو حنیفه. در نجف یک شوخی، گفت این چون رأی ابن جنید باشد قاعدتا گفتم باید رأی ابو حنیفه باشد. قاعده اش این طور است. این در قاعده هم درآمد. حالا که آقای عرفانی هم فرمودند ما هم قاعدتا گفتیم. قاعدتا باید در مبسوط باشد. چون در کتب سنی ها که هست، قاعدتا در فقه ایشان هم رفته. در فقهشان هم برود قاعدتا در مبسوط هست. لکن خودم نگاه نکردم. لکن تعجب است شیخ از مبسوط نقل نکرده، از علامه نقل کرده است. علامه هم شاید همین کار را کرده. علامه هم شاید از کتب اهل سنت گرفته.

علی ای حال کیف ما کان من فکر می کنم الان اجمالاً وضع مسئله روشن شد. این مسئله در میان اهل سنت بوده. البته انصافش چون یک نوع مکر و خدیعه و خداع و اینهاست دیگر خب بلا اشکال، جای بحث نیست. این نمی خواهد بخرد هی قیمت را می برد بالا. این بحث هست، و انصافش یک نوع مکر و خدعه هست، احتیاج ندارد به روایت خاص. یعنی می شود مطلب را ما دنبال نجش تنها نباشیم. یک مزایده صوری است، یک مزایده صوری، امروزه می گوئیم مزایده صوری. قیمت را برده بالا تا گران بفروشد. طبیعتاً ممکن است با بایع هم قرارداد باشد. اصلاً ممکن است گاهی اوقات خود بایع این کار را کرده باشد. و طرف هم نداند. مثلاً می گوید من می خواهم این را بفروشم تو بگو چهل تومان مثلاً. بعد می آید اعلام می کند ده تومان، یکی می گوید بیست تومان تا می رسد به چهل تومان. طرف هم اصلاً نداند که چنین صحبتی هست.

غرض صوری دارد مسئله. این پس یک مطلب. که این مطلب از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است. انصافا مطلب چون وجدانی هم هست، حالا ممکن است به لحاظ لفظی اش توش مشکل پیدا بکنیم اما به لحاظ معنا درست است. بعد هم مسئله ای که خیلی مهم است و اهل سنت مطرح کردند، از فقهای خود اهل سنت مثل ابو حنیفه و شافعی و مالک و اینها نقل شده، آن نکته دوم، صحت و فساد بیع است که اینجا آقای خویی هم نیاورده است. حالا شد، یک معامله ای شد. رفتند و مزایده صوری کردند و قیمت کتاب که ۱۵ تومان بود، با همین مزایده صوری رساندند به ۴۰ تومان. کتاب را فروخت به ۴۰ تومان. این بیع درست است یا نه؟

خیلی تعجب است که مرحوم شیخ هم ندارد، آقای خویی هم ندارد. شاید آقای خویی مثلا چون می گویند حرمتش فی نفسه ثابت نیست، شاید از این جهت دیگر حکم وضعی اش را متعرض نشدند؛ چون حکم تکلیفی اش که فی نفسه ثابت است.

به هر حال در بین اهل سنت مطرح شده. طبیعت کار را می گویم. ببینید یک بحث طبیعی کار است. حالا مثل همین قصه طبیعی گفتیم در مبسوط هم هست. طبیعت کار آن اهل سنتی که بیشتر ظاهر حدیث را نگاه می کنند، مثلا نهی عن النجش. می گویند نهی عن النجش معلوم می شود که باطل است. طبیعت کارشان این است. و لذا به حنابله نسبت می دهند؛ چون اینها خیلی به ظواهر لفظ نگاه می کنند. به حنابله نسبت داده شده، به مالک هم نسبت داده شده که قائل است که باطل است.

آن وقت کسانی که دنبال قواعد اصولی هستند. اینها طبیعتا می گویند باطل نیست. قاعدتا، قاعده اش را عرض می کنم. چون در قواعد اصولی می گویند نهی نخورده به خود معامله. اگر نهی خورد به خود معامله، آن موجب بطلان است. اگر نهی خورد به یک نکته دیگری، حالا که خارج از معامله است، این که به آن نهی خورده قیمت را بالا نبر، نگفت نفروش. قیمت را بالا نبر. بالا بردن قیمت بحث دیگری است.

و لذا در بین اهل سنت مثل ابو حنیفه حالا اسمش را هم بردیم، قائل است که بیع درست است. البته باز بعضی هایش هم اختلاف شد.

س: استاد یک روایت در کافی داریم نهی از نجش

ج: در کجای کافی؟

س: نوادر، عدة من اصحابنا عن احمد

ج: آن نوادر بیع است حتما.

اما در فتاویٰ قدما منعکس نشده است.

س: عن ابی عبدالله قال رسول الله (ص) الواشمة و الموتشمة و الناجش و المنجوش ملعونون علی لسان محمد صلی الله علیه و آله.

ج: همان روایت عامه است. بله

س: سندش چیست؟

ج: سندش را نخواندید. کی بود؟

س: عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدالله عن ابيه عن محمد بن سنان عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله (ع)

ج: بله، مشکل است، سندش چون محمد بن سنان دارد. خود برقی پدر را و پسر هر دوشان هستند. و والد و ما ولد هر دویشان خالی از مشکل نیستند.

به هر حال خیلی بعید می دانم. احتمالا

س: خود این روایت متفاوت است

ج: بله این ثابت نیست سندش. ما مشکل داشتیم در واصله و موصوله اش هم مشکل داشتیم چه برسد به اینها.

این هم راجع به این قسمت. پس بنابراین شاید شیخ کلینی هم در باب نوادر، اصولا روایت محمد بن سنان از عبدالله بن سنان به نظرم خیلی کم است. الان در ذهنم این است که خیلی کم است. الان حضور اینطوری. نگاه بکنید در متون، محمد بن، شاید دوسه تا باشد، فکر نمی کنم بیشتر باشد. یا شاید همین یکی تنها باشد.

س: دعائم هم دارند

ج: به چه متنی؟

س: نهی عن النجش

ج: هان، این متن بخاری است.

س: بدون سند است

ج: بله خب دعائم که بدون سند است.

نهی عن النجش آن متن بخاری است. ممکن است سندش از راه شیعه باشد. نمی خواهم بگویم سندش، حالا ذکر نکردند.

به هر حال این مطلب در قدمای اصحاب یا در روایات مشهور اصحاب نیامده است.

س: کافی در نوادر نکاح آورده

ج: همان به خاطر چیز دیگر، واشمه و موتشمه. آن متن واشمه و موتشمه. به هر حال و شاید هم این که اصحاب ما در بیع نیاوردند،

سرش همین است. در نکاح بوده، در بیع نبوده، محل مراجعه شان نبوده است. نگاه نکردند.

به هر حال همین طور که شیخ فرموده این را اصحاب در کتب فقهی شان متعرض نشدند. شیخ هم که عرض کردم احتمال دادم در کتاب

مبسوط که فرمودند در همان کتاب مبسوط متعرض شدند. یعنی برای ما الان تفکرات گذشتگان کاملاً واضح است. ابهامی در این جهت

ندارد.

و البته این که مرحوم آقای بروجردی می فرمایند اگر یک حدیثی معروف بین آنها باشد، بین ائمه ما هم نیامده باشد، باید قبول کرد. این

احتمال هست، احتمال ایشان، باید دنبال شواهد بگردیم. این احتمال یک احتمال بدی نیست. این راجع به اجمال قضیه.

پس یک قصه هم هست راجع به صحت و فساد معامله. آقای خویی به عنوان نجش قبول نکردند، چون می گویند نبویان مرسلان. این

چیز هم می گویم در باب نکاح بوده، آنجا را هم نگاه نکردند، مراجعه نشده. دعائم هم که، تازه آن سند هم خراب است حالا خود ایشان

داشت محمد بن سنان. دعائم هم که مرسل است. روی مبانی خود ایشان... اصلاً انجبار قدمایی هم ندارد. لذا این عنوان بنفسه اشکال

دارد.

گفتیم عرض کردیم غیر از خود عنوان بحث صحت معامله و فساد معامله است. آنچه که ما الان از کلمات عامه می فهمیم؛ چون تا این

جایی که من دیدم، حتی مثلاً این مقداری که لفظ شده شیخ هم ندارد که آیا صحیح است یا نه. شاید چون واضح بوده متعرض نشده

است.

در میان عامه عادات سه رأی هست. عادات هم هست، یعنی این طبیعی است. ما می دانیم اجتهاداتشان را. کسانی که تمسک به ظواهر ادله می گویند نهی، این نهی مقتضی فساد است پس معامله باطل است. کسانی که می گویند چون نهی از یک عنوان زائدی شده غیر از خود ذات معامله این موجب فساد نمی شود، پس معامله درست است.

س: یعنی نهی معامله را هم حساب می کنند؟

ج: بله اگر خود معامله بشود بله.

اما عده سومی گفتند درست است موجب فساد نمی شود، اما اگر تفاوت قیمت زیاد باشد، موجب خیار می شود. چون بحث خیار غبن در بین عامه اتفاقی نیست. در بین ما هم عرض کردیم چند بار. ما خیار غبن در روایات نداریم. آن که ما داریم غبن المسترسل سحت؛ کسی به شما اعتماد کرد، مسترسل کسی که اطمینان به شما دارد. ۲۲:۴۲ عرب ها الان به کار می برند. کسی که تمام وجودش را در اختیار شما قرار می دهد به این معنا که هر چه بگوید قبول می کند. گفتید چهل تومان قبول می کند، بعد معلوم شد قیمتش ده هزار تومان است. این مسترسل است. در روایت دارد که غبن این حرام است. غبن این مسترسل سحت. کسی که به شما اعتماد کرده به او دروغ نگوید. به او غبن نکنید. اما اینکه خیار غبن، نه، عرض کردیم مثل ابن حزم قائل به خیار نیست. قیمت کتاب ده هزار تومان بوده، به او فروخته صد هزار تومان. ایشان می گوید حرام نیست، معامله باطل نیست، خیار هم ندارد، نه اینکه باطل نیست. چون می گوید تجارة عن تراض. راضی بوده کسی که اجبارش نکرده است. راضی بوده، به صد هزار تومان خریده است.

س: گول خورده

ج: چرا خریده خودش سوال می کرد. چه کسی به او گفت بخرد؟ خب می رفت سوال می کرد، دو مورد دیگر سوال می کرد می فهمد قیمتش ده تومان است.

پس به اطلاق تجارة عن تراض و قائل نیستند به خیار غبن. دقت فرمودید؟

پس در باب حکم وضعی نجش هم سه قول بین عامه شد. یکی بطلان معامله؛ یکی صحت معامله؛ یکی اینکه معامله خیار غبن دارد

اگر فاحش باشد.

س: غرر چه؟

ج: بحث غرر را مطرح نکردند. بحث غرر جداگانه است.

این به نظر من انشاء الله تعالی اقوال عامه.

آن وقت طرح مسئله هم در عامه مثل ما نیست که مثلاً بگوییم قدمای اصحاب، متأخرین، آنها چون به اصطلاح از عهد صحابه مطرح است. مثلاً در باب بطلان معامله در شیعه به اصطلاح معامله ای که مصادره صوری باشد، مزایده صوری باشد، از خود عمر بن عبد العزیز هم نقل شده قائل به بطلان است. از عمر بن عبد العزیز هم نقل شده قائل به بطلان، خیلی عجیب است. ادعا کرده نه بطلانی که فقط فتوا بدهد. یک معامله ای توش مزایده صوری انجام شده، فرستاده که آنجا بروید اعلام بکنید معامله باطل است، اصلاً به هم بزنید. این درست نیست؛ چون توش نجش واقع شده است.

علی ای حال کیف ما کان در کتاب من الان از صحیح بخاری و بعد شرح فتح الباری را یک مقدار می خوانم برای آشنایی کار. در کتاب بخاری بابی را قرار داده به عنوان باب النجش. بعدش باب الغرر است. غرر را بعد قرار داده است. حالا انشاء الله در بحث غرر وارد می شویم.

ایشان باب النجش؛ و من قال لا يجوز ذلك البیع؛ من عرض کردم یکی از کارهای مهم بخاری، این است که حتی عناوین ابوابش مخصوصاً یا خود ابواب رد بر ابو حنیفه دارد. چون بخاری اهل حدیث است، ابو حنیفه اهل قیاس است. دو تا مسلک مختلف. خیلی عجیب است در قرن دوم، ما مثلاً نداریم این چیزها، ایشان دارد، باب النجش و من قال لا يجوز ذلك البیع؛ این لا يجوز مراد لا يجوز وضعی است. دقت می کنید؟ یعنی پس این مسئله که آیا بیع درست است یا نه، از قرن سوم بین آنها مطرح شده است. در خود بخاری هم آمده است. ایشان دارد رد می کند به ابو حنیفه؛ چون ابو حنیفه گفته این بیع درست است. این و من لا يجوز ذلك اشاره به آن است.

و قال ابن ابی اوفی، این به سند نیآورده، محل کلام است که آیا کلام مال خود ابن ابی اوفی است یا مال رسول الله (ص) است. یعنی مرفوع است یا موقوف است بر ایشان.

الناجش آکل الربا خائن؛ خیلی تند است. این می گوید مثل حکم رباست دیگر. مثل اینکه صد هزار تومان بدهد، صد و بیست هزار تومان بگیرد. این که یک جنسی را که مثلاً قیمتش ده هزار تومان است، با مناجشه با مزایده صوری می رساند به سی هزار تومان مثل ربا. البته این تنقیح مناط است و الا ربا نیست.

آكل الربا خائن؛ این از این روایت می شود فهمید که هم ناظر به جنبه تکلیفی است؛ یعنی حرام است و هم جنبه، چون فلکم رؤوس اموالکم، آیه مبارکه دارد، در بحث ربا که آیه مبارکه است. فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون؛ و هو خداع باطل لا یکذب؛ خیلی عجیب است این، غالباً بخاری این قدر وارد نمی شد. قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الخدیعة فی النار؛ هر چه که خداع و خدعه، خداع باشد و خدعه باشد و مکر و فریب و حيله باشد، این در آتش است.

و قال و من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد؛ این از نکات بسیار مهمی است که ظاهری ها و منهم ابن حزم در باب معاملات به آن تمسک کردند. من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد؛ این فهو رد هم بطلان فهمیدند. لذا اگر در یک معامله ای نجش واقع شد مزایده صوری، ليس عليه امرنا. من عمل عملا و لذا نهی هم نمی خواهیم، خوب دقت بکنید. ما در فساد معامله نهی هم نمی خواهیم. همین که ليس عليه امرنا فهو رد. البته ما این متن را نداریم. متنی است که ابن حزم در خیلی از معاملات تمسک می کند برای بطلانش. و در خیلی از عبادات هم حتی. مثلا یک نمازی بخواند که در روایت نیامده، می گوید این باطل است. من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد. لکن ما نداریم.

بعد عبدالله بن مسلمة حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر؛ عرض کردم بعضی ها این حدیث را اصح اسانید می دانند.

س: ۲۸:۳۵

ج: نه مالک عن نافع عن ابن عمر. نافع عبد ابن عمر است. چون ابن عمر کسی که از ابن عمر نقل می کند، یکی سالم است. سالم پسر عبدالله بن عمر است. یکی نافع است. این عبدش است. این عبدی است که، در فقه اهل سنت خیلی جایگاه دارد. فوق العاده نافع جایگاه دارد. بعضی هایشان گفتند که اصح اسانید عن رسول الله (ص) همین است. مالک عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله (ص).

س: پس با اینکه عبد بوده ولی عالم هم بوده

ج: بله عبد عالمی بوده است. دوسه تا از این عبید هستند که خیلی در معارف اسلامی تأثیرگذار هستند. این خیلی عجیب است. یکی عکرمه، عکرمه که جزو خوارج هم هست. خیلی عجیب است. در تفسیر غالباً به تفاسیر ما هم آمده مجمع البیان هم دارد، چه برسد به آنها. این عکرمه عبد عبدالله بن عباس بوده. حتی می گویند گاهگاهی عبدالله او را می بسته می گفته حدیث نگو، تو دروغ می گویی.

علی ای حال الی ما شاء الله. یکی همین نافع، الی ما شاء الله.

س: ۲۹:۳۵

ج: نمی دانم. الان در ذهنم نیست. احتمال می دهم حبشی بوده است.

س: این عبد ابن عباس خودش هم از خوارج بوده؟

ج: بله.

قال نهی النبی صلی الله علیه و آله وسلم عن النجش؛ روشن شد انشاء الله تعالی؟ این عنوان بخاری را با حدیثش خواندیم. حالا ایشان نوشته النجش بالفتح النون در شرحش، وسكون الجیم، ۳۰:۰۰ معجمة الشین. البته در کتاب آقای خویی هم در حاشیه اش نقل کرده. می گویند نجش در اصل لغت عرب، من احتمال می دهم لغت سماوی قدیم باشد. خیلی لغت همچین مستنفره است؛ یعنی لغت وحشی است به اصطلاح.

تتفیر الصيد، اصلش این است. شاید هم این از مثلا مال بیابان نشین ها و مثلا این که مثلا افراد مثلا فرض کنید مثلا یک آهوئی شکار می کنند. این آهو را مثلا رم می کردند، خود چیز نجش تقریبا رم دادن است اصلا. یعنی این را یک عده از آن طرف، مثلا اگر در کوه بود سخت بود شکارش. این را رم می دادند در صحرا، می آمد صحرا شکارش می کردند.

تتفیر الصيد واستثارة؛ استثارة برانگیختن. برانگیختن به اصطلاح اثاره. من مکانه لیصاد؛ این اصل نجش این است. این کمی لغة تنفر من لسان علماء.

و فی الشرع، حالا بعد ضبطش را آورده. ضبطش هم مثل نصر است، باب نصر، نجش ینجش. و فی الشرع الزیادة فی ثمن السلعة ممن لا یرید شرائها، زیادی می کند نمی خواهیم هم بخرد، لیقع غیره فیها؛ چرا؟ چون کأنما این را تحریک کرده، اثاره کرده به قول اینها. راهش انداخته، رمش داده که بیاید وارد این قیمت بشود که بگیرد.

و یرو ذلک بمواطاة مالک؛ حالا بعد که گاهی باید با قرارداد با مالک هست، گاهی اوقات نیست. گاهی اوقات بایع می داند، گاهی نمی داند. حالا بله، در این بحث بله.

بعد و قال ابن عتیبه النجش الخدع و الخدیعه، فریب و مکر. و منه قیل ۳۱:۴۳ سرش حیل و مکر است. یک نوع این نکته است.

البته حالا بعد انشاء الله اگر رسیدیم در باب غرر هم همین طور است. این نکته را چون چند بار گفتیم، نکته لطیفی است. ۳۱:۵۷ چون غرر معنایش به معنای جهل است. نهی النبی عن الغرر به معنای جهل است. تفسیر شده به معنای خدعه. و تفسیر شده به معنای خطر. غرر را به سه تا معنا تفسیر شده: هم جهل تفسیر شده، هم خدعه تفسیر شده، هم خطر، انسان در مشکل می افتد.

مرحوم نائینی می فرمایند این سه تا معنا طولی هستند. بگوییم غرر به حسب معناست. چون انسان که جاهل بود، مخدوع می شود، گولش می زنند فریب می خورد. وقتی هم فریب خورد در خطر می افتد. پس این سه تا معنا سه معنای طولی هستند. جهل است و خدعه است و خطر. جهل منشأ خدعه می شود، وقتی که خدعه به او فریب خورد، در خطر می افتد. پس بیایم قائل بشویم که اینها نه اینکه بگوییم غرر به سه معناست؛ چون طولی هستند، یکی آن اول رشته را دیده، یکی وسط رشته را دیده، یکی آخر رشته را دیده. اینجا هم همین طور است. این که ایشان می گوید، خدع و خدیعه. چون این با آن یکی است.

و يقال لصائد ناجش لانه يقتل الصيد و ۳۳:۰۳

بینید بعد می گوید که ایشان می گوید لا يجوز ذلك البيع؛ یعنی این بیع درست نیست. بعد می گوید اخرج عبد الرزاق من طريق عمر بن عبد العزيز، عرض کردم کرارا عمر بن عبدالعزیز را آنها جزو خلفای راشد می دانند. عده ای هم اصلاً فتاوایش را برایش ارزش خاصی قائل هستند.

ان عاملا له؛ یکی از کارگزاران او، عامل کسی که برای او کار می کند، یکی از نماینده های او، مثلاً استانداری بوده، فرمانداری بوده. باع ثمیا، ثمی یعنی اسیر، یعنی همان عبدی کنیزی که در جنگ اسیر گرفته است. که به حساب چیز گرفته به عنوان غنیمت گرفتند. فقال له، بله، آن عامل به او گفت، این را فروخته، مثلاً فرض کنید عبدی بوده فروخته مثلاً به دو هزار درهم مثلاً. بعد آن عامل گفت لو لا انی كنت ازید انفق، اگر من زیاد کرده بودم، لکان کاسدا، اگر من به حساب نمی گفتم این این طوری است، این طوری است، وضعش فلان، و الا کسی رغبت نمی کرد و نمی خرید.

فقال له عمر، عمر گفت هذا نجش. این همانی است که پیغمبر (ص) نهی النبی عن النجش. معلوم می شود که این نهی النبی (ص) عن النجش تا سال ۱۰۰ به عنوان کلام رسول الله (ص) معروف بوده است. چون ایشان حدود ۱۰۰ است.

لا یحل، البته این لا یحل را اگر ما باشیم علما می گویند لا یحد تکلیفاً. آن از لا یحل وضعاً هم درآورده عمر بن عبد العزیز. خیلی عجیب است.

فبئس منادیا، یک کسی را هم فرستاد. ینادی ان البیع مردود؛ بگوید به مردم این چهار تا پنج تا بیست تا کنیز را آورد یا مثلاً عبد را آورد فروخت. می گوید من کمی چرب و چیلش کردم و الا فروش نمی رفت. می گوید این قبول نیست. هر کسی که از این شخص این برده ها را خریده برگرداند. ان البیع مردود. مثل الان گاهی می شود که یک شرکت یک ماشین را می فروشند ۵۰۰ هزار، ده بیست تایش مثلاً توش عیب پیدا می کنند، می گویند بقیه اش را هم برگردانید تا درست بکنیم.

ینادی ان البیع مردود و ان البیع لا یحل؛ بله دقت کردید؟

پس معلوم شد که این بحث حکم وضعی، حالا مثلاً ما الان فرض کنید در قرن پانزدهم هستیم. بنده این بحث حکم وضعی را در کتاب مرحوم شیخ و استاد مطرح کردیم. معلوم شد در میان اهل عامه از قرن اول مطرح است. این بحث حکم وضعی از همان قرن اول مطرح است که اگر مزایده صوری کرد، آن بیع درست است یا درست نیست. و امثال عمر بن عبد العزیز معتقد بودند درست نیست. بعد دیگر حالا دیگر طبیعتاً قرن دوم. چون ابو حنیفه، ابو حنیفه به لحاظ تاریخی می گویند، روشن نیست پدرش که بوده. می گویند متولد با زمان امام صادق (ع) است، ۸۰ است. تاریخ وفاتش هم تقریباً دو سال بعد از امام صادق (ع) است.

قال ابن بطال اجمع العلماء علی ان النجاش عاص بفعله؛ ببینید علما اتفاق دارند که نجش حرام است. الان خواندیم عبارت آقای خویی. آقای خویی مناقشه کردند در جایی، فرمودند نجش بعنوانه حرام نیست، برگردد به یکی از عناوین محرمه. البته این را خوب دقت کنید من جای دیگر نگفتم؛ چون خیلی زمان ما بحث تکفیر و مکفیر، اما من دیدم کرارا در علمای اهل سنت. می گویند اگر ما اجماعی داشتیم و روافض مخالف بودند، مضر به اجماع نیست. مخالفت روافض و شیعه مضر به اجماع نیست. اینها مثلاً دارد اجماع کردند، فرض کنید مثلاً آقای خویی می گوید نه دلیل بعنوانه نداریم که این نجش حرام است.

اجمع العلماء، این من عرض می کنم که آشنایی ما با این قضایا برای اینکه وقتی می خواهیم وارد بشویم ببینیم چه هستیم، چه کاره هستیم، آنها چه می گویند، ما چه می گوئیم، مطالب روشن بشود.

اجمع العلماء علی ان النجاش عاص بفعله و اختلفوا اذا وقع علی ذلک و نقل ابن المنذر عن طائفة من اهل الحديث؛ این طبیعی است. اهل حدیث دنبال فساد هستند. فاسد ذلک البیع. من از اول عرض کردم. به طور طبیعی مثل حنابله قائل به فساد هستند.

و هو قول اهل الظاهر؛ چون اهل ظاهر هم همین طور هستند. مراد همان ابن حزم و داود بن علی اصفهانی.

و رواية عن مالک؛ این معنا از مالک هم نقل شده است. اگر رواية عن مالک باشد، احتمالاً نشان می دهد که در مدینه یک جوی به فساد هم بوده؛ چون مالک فقیه معروف مدینه است و آراء اهل مدینه در نظر او خیلی چیز است.

و هو المشهور عند الحنابلة؛ چون حنابله هم خیلی دنبال ظاهر رفتند.

اذا كان ذلك بمواطاة البائع او صنعه و المشهور عند المالکيه فی مثل ذلك ثبوت الخيار و هو وجه للشافعيه قیاساً علی المصرة؛ چون کلم مصراة الان کمتر به کار می رود. کلمه مصراة یا تصریه، ت و صاد، یا مصراة، میم و صاد و راء و الف و تاء به اصطلاح منقوطة؛ مصراة یا تصریه، تصریه اصطلاحاً این است که مثلاً می خواهد یک گاوی را بفروشد برای اینکه اثبات بکند این شیرده است، چند روز است شیرش را ندوشیده تا این پستانش بزرگ دیده بشود. این را اصطلاحاً تصریه می گویند. تصریه در اصطلاح این است که چون لفظ غیر مأنوسی است بگویم که با آن برخورد می کنید، که این هم یک نوع غش است دیگر. همین که آقای خویی گفت. گفت مگر اینکه برگردد به غش. دقت کردید؟

تصریه یکی از مصادیق غش است. حیوان را نگه بدارند، چند روز شیرش را ندوشند، یا مثلاً به قول امروزی ها مثلاً می گویند آب می دهند به حیوان که شکمش گنده بشود، یک غیرحالت، البته مصراة در خصوص شیر است.

س: اول نمک می دهند

ج: بله، نمک، نمک که همیشه می دهند چون گوسفند باید نمک بخورد.

مصراة یعنی تصریه به عنوان یک عیبی است یک غشی است در حیوان. دقت کردید؟

و هو المشهور اذا كان، و هو وجه للشافعيه قیاساً علی المصرة؛ یعنی شافعی ها قائل شدند که، دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟

شافعی گفته این روایت اگر نهی النبی عن النجش این ناظر به حکم تکلیفی است. اما خيار را از باب خيار مصراة، صاحب حیوان بالخيار ثلاث حیوان،

قیاسا علی المصرة؛ چطور در مصراة خيار هست، در اینجا هم هست. و الاصح عندهم صحة البيع مع الاثم؛ یعنی سه تا رأی شد. بطلان بیع، صحت بیع، صحت بیع مع الخيار. صحت بیع متزلزلا. خيار غبن است. البته این خيار غبن باید تفاحش، یعنی تفاوت زیاد باشد. مثلاً قیمتش ده تومان بوده، دوازده تومان، این ارزش ندارد.

بله، و الاصح عندهم صحة البيع مع الاثم و هو قول الحنفیه؛ اینها را من عرض کردم از خارج ما می دانیم ابو حنیفه تفکرش روی قیاس و روی رأی و روی همین قواعد اصولی است. حنا بله به الفاظ تمسک می کنند. مالک خب، شافعی هم ما بین است.

و قال الرافعی اطلق الشافعی فی المختصر تعصية الناجش، تعصیه یعنی حکم تکلیفی.

و شرط فی تعصية من باع علی بیع اخیه ان یكون عالما بالنهی؛ البته این بحث دیگری است که باید عالم باشد که حرام است. اگر نباشد

نه.

بعد دیگری مقدار وارد بحث های شافعی و شارحون که دیگر چون از بحث ما خارج است، بله. بعد هم عبارت خود شافعی را گذاشته که این را ما متعرض نمی شویم.

آن وقت این که حدیثی آورده دیگر وقت دارد تمام می شود، ما یواش یواش تمامش کنیم. این از حالا من با حذف اسناد و اینها عن عبدالله بن ابی اوفی قال اقام رجل سلعة؛ مثلاً فرض کنید یک گوسفندی مثلاً، یک فرشی. فحلف بالله، قسم خورد، لقد اعطی فیها، می گوید مردم این را از من به ۵۰ هزار تومان خواستند، قبول نکردم. دروغ هم گفته بود. والله بالله از من ۵۰ تومان که این را فروخت مثلاً ۵۲ تومان. بعد معلوم شد دروغ بوده از او ۲۰ تومان خواستند.

فحلف بالله قد اعطی فیها، داده شده در این سلعه، ما لم ۴۲:۰۷ با اینکه به آن مبلغ به او کسی نگفته. این خیلی عجیب است. یعنی این نشان می دهد که مسئله نجش یک ظاهر قرآنی هم دارد. دیگر از آقای خویی هم آن طرف تر.

فنزلت، بله، الایه مبارکه، فنزلت، بله،

س: آیه قبلش

ج: قول الله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا؛ دروغ گفت برای اینکه دو هزار تومان گیرش بیاید. دروغ گفت ۵۰ هزار تومان. اصلا ۵۰ هزار تومان دروغ گفت. الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا؛ البته انصافا می شود از خود آیه به درد نجش

هم می خورد. حالا نمی خواهد بعهد الله، ایمانهم، ایمان یعنی قسم، یعنی قسم بخورد. اما بعهد الله انسان دائما با خدا عهد دارد. یک عهد انسانی با خدا همیشه هست. به اینکه بیاید با او قرارداد بکند مزایده صوری بکند، صدق عهد الله می کند. ایمان شاید نکند.

ثم صار فيه فنزلت قال ان ابي اوفى الناجش آكل ربا خائن؛ البته این ظاهرا کلام خودش است حالا بعید است. بعد راجع به اینکه حالا چه کسی گفته، بعضی گفتند که این نه، کلام رسول الله (ص) است. قال أكد الربا معلون؛ بعد دنبال اصطلاحات و تفسیرات و اینها را دیگر نمی خواهیم الان به درد ما نحن فيه نمی خورد.

بحث دیگری باز اینها مطرح کردند که باز اصحاب ما مطرح نکردند. و آن بحث این است که با نجش اگر به قیمت طبیعی اش برسد. مثلا الان بازار کتاب فرض کنید رایج نیست، مثلا کاسد است به قول آقایان. قیمت کتاب در واقع ۲۰ هزار تومان است. اما الان به طور طبیعی چون کسی، مثلا خانه کسی میل نمی کند، الان می گویند ۱۰ هزار تومان من باب مثال می خواهم عرض بکنم. این برود با نجش قیمت را به ۲۰ هزار تومان برساند. روشن شد؟ یعنی با آن معامله صوری و نمی دانم مزایده و اینها قیمت را ببرد بالا. لکن برسد به قیمت واقعی بعد از بالا بردن. مثلا قیمتش ۲۰ تومان است، لکن عملا در بازار ده تومان می دهند. این بیاید با این صحنه سازی و با این خداع و مکر و اینها برساندش به همان قیمت ۲۰ تومان. فرع روشن شد؟

آیا این هم نجش بر آن صدق می کند یا نه؟ این را هم ما نداریم. می خواهم چیزهایی بگویم که آنها دارند و ما متعرض شدیم.

و قید ان عبد البر و ابن العربی و ابی حزم التحریم بان تكون زیادة المذكورة فوق ثمن المثل قال ابن العربی فلو ان رجل ۴۵:۱۰ رجل تباع بدون قیمتها فزاد فيها؛ مثلا دارند به ۱۰ هزار تومان، فزاد فيها لتنتهی الی قیمتها لم یکن ناجشا عاصیا. این نجش نیست.

فردا تتمه کلام انشاء الله

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین